… مدّتی بود که مانند مرغان بی لانه و آشيانه آواره اقاليم…

حضرت عبدالبهاء

اصلی فارسی



## ٨٥

… مدّتی بود که مانند مرغان بی لانه و آشيانه آواره اقاليم شاسعه بودم گهی در اوج جبال و تلال و گهی در حضيض وادی و بوادی پويان ولی بنيه ناتوان، باوجود اين از کران تا به کران در ممالک امريک و اوروپ سير و حرکت شد و باوجود عجز و ضعف در اکثر محافل و مجامع حاضر و با نطق قاصر اعلان ظهور مجلّی طور ميگشت و تعاليم حضرت دوست تصريح و تفصيل می‌شد\*\*.\*\*

در بوداپست مزاج ابداً ابتهاج نداشت جسد عليل و نوازل صدريّه شديد و تب عصبی پی در پی و هوا در نهايت سردی باوجود اين در هر روز و شب در سه محفل و مجامع عظمی نطق ميشد اين ماعدای سؤال و جواب با ديگران در منزل. علی‌الخصوص شبانه به محلّی ميرفتيم که صد و بيست پله داشت از سنگ مرمر نظير زمهرير بود با نهايت ناتوانی و خستگی صعود ميشد و دو ساعت متمادياً نطق و بيان ميگشت و اعلاء کلمة اللّه ميگشت و نطق ترجمه مفصّل ميشد باوجود اين زحمت و مشقّت در نهايت مسرّت بودم که ايّام به اشتغال امور ديگر نميگذشت و پی در پی تأييدات جمال مبارک ميرسيد جز تبليغ کلمه‌ای از لسان صادر نميشد لکن جسد ابداً تحمّل اين مشقّت نمينمود و کلّی به تحليل رفت و چون به اقليم مصر رسيدم ضعف و ناتوانی و انحلال و تب عصبی استيلای تامّ يافت لهذا ايّامی چند به سکوت گذشت به مجرّد خفّت مرض و حصول ادنی قوّت به تحرير پرداختم و به آن روح مجرّد نامه مينگارم که جميع بدانيد امروز تبليغ مؤيّد و موفّق است و مادون آن سبب کدورت و خمودت و جمودت الی ابدالآباد. لهذا احبّای الهی بايد روش اين عبد فانی گيرند و هر امری را فراموش کنند و مانند نفوس مقدّسه که به صحرای فدا شتافتند و در قربانگاه رقص کنان جانبازی نمودند همين قسم از هر فکری و از هر ذکری بيزار گردند و به عبوديّت آستان مقدّس پردازند و منقطعاً الی اللّه و منجذباً بنفحات اللّه و مستبشراً ببشارات اللّه ندای به ملکوت ابهی فرمايند و عليک البهاء الابهی\*\*.\*\* عبدالبهاء عباس

